



بانوی محله بالاخیابان، همراه با خانواده اش پشتیبان نیروهای گشت محله شده است

شام با ما

۳



عکس: شهیمه فرخی / شهر آرا

بسیج ثامن، حافظ امنیت مردم

موسوی گشت های ایست بازرسی از اولین روزهای تجاوز رژیم غاصب صهیونیستی به کشورمان، در سه نقطه از منطقه ثامن برپا شده و برای تأمین امنیت مردم همچنان پابرجاست. به گفته فرمانده حوزه بسیج حریم رضوی از روزهای ابتدایی جنگ، ۲۵۰ بسیجی مخلص از ۲۵ پایگاه منطقه ثامن برای برقراری امنیت در صحنه حضور دارند. او با اشاره به اهمیت تأمین امنیت در محدوده حرم مطهر بیان می کند: بسیجیان ۲۵ پایگاه منطقه، در تمام طول شبانه روز مشغول گشت زنی هستند اما به صورت ویژه از اذان مغرب تا اذان صبح در قالب سه گشت ایست بازرسی در خیابان های امام رضا^(ع)، شهید نواب صفوی و طهرسی مستقرند. وی می افزاید: بسیجیان منطقه تا زمانی که نیاز باشد، بدون خستگی در صحنه حضور دارند.



شهر خبر



۲

دیگ های هیئت امام حسین (ع) به همت جمع فامیلی «حداد» برقرار است
موکب عاشورایی با عطر عشق و نان

۲

خاطره بازی از کوچه «پی آب مسگرها» تا بازار گنبد خشتی
وضو با آب قنات

دیگ‌های هیئت امام حسین (ع) به همت جمع فامیلی «حداد» برقرار است

موکب عاشورایی با عطر عشق و نان



و حتی امسال علاوه بر جمع فامیلی مان، از استان‌های دیگر مانند خوزستان همراه ما شده و برای پخت نان کنارمان آمده‌اند. الهه صفاریان، همسر یاسر، می‌گوید: از موقعی که ازدواج کردم، سعی کردم سهمی در این مجالس داشته باشم؛ برای همین حتی گاهی با گذاشتن یک سماور و چند استکان چای، از مهمانان آقا پذیرایی می‌کنم.

مریم احدی که سن و سالی دارد و نان‌ها را روی سفره جابه‌جا می‌کند، کارمند بازنشسته شهرداری تهران است و می‌گوید: سه سال پیش که با خانواده حداد آشنا شدم، مادر و برادر مرا تازه از دست داده بودم. برای زیارت آمده بودم مشهد تا دلم آرام شود که آقا یاسر و خانمش از حال گرفته‌ام پرسیدند. سر صحبت باز شد و کم‌کم دوست شدیم و رفت و آمد کردیم و الان سه سال است به موکبشان می‌آیم و گاهی هزینه ناقابلی هم می‌دهم.

● نانواهای کوچک

عرفان حداد و علی و محمد خلیلی گاهی قهوه می‌ریزند و گاهی نان از تنور در می‌آورند و آب به دست مردم و جمع فامیلی‌شان می‌دهند. سه رفیقی هستند که به هم قول داده‌اند تا آخر با هم باشند و به زائران آقا خدمت کنند. حتی نان چانه‌کردن و در آوردن آن را با هم یاد گرفته‌اند.

علی می‌گوید: یادم است مادرم خمیر به خانه آورد و گفت آن قدر تمرین کنیم که بالاخره بتوانیم نان درست کنیم. علی می‌خندد و می‌گوید: من کلکسیون از سوختگی روی دست‌هایم دارم اما چون برای امام حسین (ع) است، اذیت نمی‌شوم. آخر کار همین آقای نانوا که اینجاست به مایاداد چطور نان درست کنیم.

پیش، برادر بزرگم، حسین آقا، در ایام محرم و روز عاشورا گاو می‌کشت و بقیه خواهرها و برادرها هم به توان خود دیگ نذری در این ایام داشتیم. الان چهار پنج سالی است که مجوز موکب زدن را گرفته‌ایم و مخارج این ده شب را هم بین خودمان تقسیم می‌کنیم.

حسین آقا که بزرگ‌ترین برادر است، می‌گوید: اوایل با کمک برادرها گاو می‌کشتیم و در روز عاشورا ده دیگ شله می‌گذاشتیم اما الان مخارج را در ده شب تقسیم کرده‌ایم و هر شب غذای متفاوتی می‌دهیم. خدا را شکر این کار فامیلی آن قدر برای همه مان برکت دارد که حاضر نیستیم آن را با هیچ کار دیگری عوض کنیم.

● عرض ارادت با یک استکان چای

تاسر می‌گردانیم، می‌بینیم زنان و جوانان و کودکان بسیاری مشغول پذیرایی هستند. کودکی در حال جدا کردن نان از تنور است. زنی که چادر و فوطه عربی به سر دارد، تندتند نان‌ها را از آوازی گیردوبه مردم می‌رساند. جوانی به همراه مادرش نشسته و در حال پیچیدن ساندویچ است. مرد نانوا بر تنورهای داخل موکب نظارت دارد. آقا ناصر، یکی از برادران حداد که با وجود باند پیچی دستش سخت مشغول کار است، می‌گوید: همه جوانان اینجا تحصیل کرده هستند. همه اینجا خادم اهل بیت (ع) و مردم هستیم.

زهراسحاقی جمعیت دسته‌دسته می‌آیند و اطراف موکب امام حسین (ع)، نیش شوشتی ۱۱ می‌ایستند و همراه شنیدن نوحه‌های عربی و فارسی، باغذای گرم و نان تازه از تنور درآمده پذیرایی می‌شوند؛ دعا می‌کنند و می‌روند. موکب امام حسین (ع) چهار سالی است که در دهه اول محرم به همت شش برادر حداد راه‌اندازی شده است و اداره می‌شود. کمک‌کنندگان در این موکب همه یا فامیل‌اند یا دوستانی که به آن‌ها پیوسته‌اند.

● از دامان مادر عاشق اهل بیت (ع) بودیم

یاسر حداد بچه نوغان است و از گذشته پای روضه‌های امام حسین (ع) نشسته است. او می‌گوید: اگر هزار تومان به مادرم می‌دادیم، نمی‌توانست آن را بشمارد؛ با وجود این ما شش برادر و دو خواهرم را عاشق اهل بیت (ع) بزرگ کرد. از ۲۵ سال



خاطره بازی از کوچه «پی‌آب مسگرها» تا بازار گنبد خشتی

وضو با آب قنات



● زلال وضو در کوچه مسگران

حالا که سال‌ها گذشته و حاج محمد عطار در قید حیات نیست - خدا رحمتش کند - پسرش آمده و همان مغازه را جانی تازه و سروشکی دیگر داده است. عطر زعفران و رنگ زرشک و نبات جای عطاری و بوی زنیان و گل‌گاوزبان را گرفته است. علی کاظمی خاطره‌ای تعریف می‌کند: «یادم می‌آید مغازه یک آهنگر قدیمی تقریباً روبه‌روی دکان عطاری پدرم بود و کاسب آنجا معروف بود به رضا آهنگر. در راهرو بین مغازه‌های بازار هم یک چاه آب کوچک بود؛ البته چاه نه، بیشتر حوض آبی بود. آب از داخل کوچه می‌آمد. کوچه‌اش چند قدم بالاتر از مغازه فعلی ماست که در گذشته به آنجا «کوچه پی‌آب مسگرها» می‌گفتند. شیر آب که نبود، مردم از آب قنات استفاده می‌کردند برای وضو و آشامیدن. ظهر که می‌شد، رضا آهنگر بدون مطلق قفل روی در دکان می‌زدند و با آب همان چاه، دست و رویش را می‌شست و وضو می‌گرفت. بعد برای نماز راهی مسجد می‌شد. اهل کسب حلال بود و نماز اول وقتش ترک نمی‌شد.»

علی کاظمی از کاسب‌های قدیمی به نیکی یاد می‌کند و می‌گوید: کسبه اطراف حرم، برکت مغازه‌شان را از همین نماز اول وقت می‌دانستند و با اینکه گاهی که هوا سرد بود، وضو گرفتن در آب حوض برایشان سخت می‌شد، هیچ وقت نماز اول وقتشان به تأخیر نمی‌افتاد.

سمیرا شاهیان در بازار گنبد خشتی که یکی از بازارهای قدیمی اطراف حرم در محله پایین خیابان است، بعضی چهره‌ها هیچ وقت از یاد نمی‌روند. آدم‌هایی مانند مرحوم حاج محمد عطار و رضا آهنگر که به خاطر درستی مراسمشان در یادها مانده‌اند و حتی نسل فعلی بازاریان هم او را به خاطر دارند. با علی کاظمی، فرزند حاج محمد، خاطرات پدرش را مرور می‌کنیم.

● شاطری که در گذر زمان عطار شد

از سال ۵۲، حجره عطاری حاج محمد در بازار گنبد خشتی که در گذشته به چهارشنبه بازار معروف بود، برپاست. علی کاظمی که از کودکی کنار دست پدرش در عطاری کار کرده است و خودش از قدیمی‌های بازار به شمار می‌رود، می‌گوید: چهارشنبه بازار، پیش از انقلاب اسلامی، با این سروشکل نبود؛ از آهن پاره تا کهنه فروشی، همه چیز داشت. حجره پدرم هم که هم عمر خودم است، این دکور را نداشت.

او درباره شغل آبا و اجدادی‌شان قبل از عطاری می‌گوید: آن طوره که پدرم همیشه می‌گفت، اجدادش همه اهل خمیر و تنور بودند. شاطر بود و به شاطر بودنش هم افتخار می‌کرد. اما با اینکه شغل اصلی‌اش نانوازی بود، یک مغازه خرید و عطاری راه‌انداخت. در این بازار، همه پدرم را به نام «حاج محمد عطار» می‌شناختند. مغازه‌اش پر بود از بوی انواع داروها و گیاهان خشک.



● خاطرات کنار عکس‌ها ماندگار ترند

در زمان زنده بودن پدرش چسته و گریخته به مغازه می‌آمده، ولی از سال ۹۱ حضورش ثابت و دائمی شده است. می‌گوید که بازار و گذرهای باریکش، همان بازار است، شغل‌ها و آدم‌ها فرق کرده‌اند؛ پدرم تعریف می‌کرد یک روز، دو تا خانم به حجره‌اش آمدند و در هیاوه‌ی بازار با او صحبت کردند و عکسش را گرفتند. بعد ها که روزنامه را دیدیم، گفتیم بابا، دیدیم عکس شما را در روزنامه انداخته‌اند، حالا آن عکس در روزنامه‌ای که حتماً گذر زمان رنگ پیرده‌اش کرده، گوشه‌ای خاک می‌خورد. ولی یک عکس ساده دیگر در مغازه نصب است. عکسی قدیمی از مرحوم محمد کاظمی، که همه او را در بازار به نام «حاج محمد عطار» می‌شناختند. ایستاده مقابل ضریح، در سکوئی پراز راز لباسش ساده است؛ پلیوری که بر تن دارد نشانه زمستانی است که گذشته. نور ملایم حرم افتاده روی صورتش و روی چین‌های پیشانی‌اش که گواه عمر و تجربه‌اند. نگاهش نه روبه دوربین، بلکه روبه صاحب ضریح است. این عکس تنها خاطره پدر در مغازه جدید است. کاظمی عکس را درست می‌گیرد و با لبخند می‌گوید: خاطرات کنار عکس‌ها ماندگار ترند.

بانوی محله بالاخیابان، همراه با خانواده اش
پشتیبان نیروهای گشت محله شده است

شام با ما

نجمه موسوی کاهانی یک لحظه آرام نمی نشیند. ماهیتابه را می گذارد روی گاز بزرگی که توی حیاط مسجد است و به یکی از پسرهای گوید روغن بریزد. بچه بسیجی های هیئت گوش به زنگ هستند تا هروقت کاری داشت بپرند و دستش؛ آن های داند که قرار است امشب هم بعد از گشت زنی طولانی مدت در خیابان ها، دست پخت خوشمزه خانم ناجی را نوش جان کنند.

فاطمه ناجی که سال هاست در هر برنامه ای برای مسجد صاحب الزمان (عج) آشپزی می کند، در این ایام علاوه بر آشپزی برای برنامه های دهه اول محرم، هر شب برای بسیجی هایی که در ایست بازرسی محله بالاخیابان فعال هستند، غذاهای متنوع و جوان پسند درست می کند تا خستگی شان گرفته شود.

● ○ غذاها باید جوان پسند باشد

برای تهیه گزارش بعد از نماز ظهر، در خانه اش که دو کوچه بالاتر از مسجد است، با او همراه می شویم. قابلمه بزرگی روی گاز کنار حیاط نقلی، زیر پله هایی که برگ های سبز درخت انگور از آن آویزان است، گذاشته و از قوری گل قرمز قدیمی، فنجان های کمر باریک را پر از چای می کند. با ذوق مادرانه ای روبه دخترش می گوید: برای امشب سمبوسه درست کنیم؟ زهره نگاهی به نازنین رقیه ۹ ماهه می اندازد و با لبخند آرامی جواب می دهد: خیلی وقت می برد، اما خوشمزه است و جوان ها دوست دارند. تا سیب زمینی ها پخته می شود، غذای رقیه را بد هم و شروع کنیم.

داستان از اولین شب های جنگ دوازده روزه شروع شد. وقتی بسیجی های خیابان هافت، با آمدن دستور برپایی ایست های بازرسی در تمام کشور، اعلام آمادگی کردند و تا نیمه شب مشغول رد زنی افراد مشکوک و بازرسی خودروهای عبوری شدند، ناجی به فکر افتاد که برای تهیه شام این جوان های غیور دست به کار شود. او که برادر و پسر و دامادش هم جزو بسیجی های فعال محله هستند می گوید: اولین شبی که پدافند های مشهد فعال شد و بسیجی های ایست های بازرسی را برپا کردند، شوهر زهره هم همراهشان بود. ساعت یک نیمه شب بود که کارشان تمام شد و خسته و کوفته به مسجد برگشتند. حسین مروی به فرمانده پایگاه گفت: شام چه کار می کنید؟ او که خستگی از چهره اش می بارید جواب داد، هیچ، بچه ها را گرسنه می فرستیم خانه. رقیه را دادند دست من و حسین آقا باز زهره، سوار موتور شدند و رفتند دنبال غذا. آن موقع شب غذا پیدانمی شد. آن قدر اطراف چرخیدند تا از هر مغازه ای دو سه تا ساندویچ گرفتند و برای بیست جوانی که در مسجد بودند، آوردند. گفتیم نوشابه اش با من. همه شان از خستگی روی جاییگاه مسجد ولو شده بودند و ساندو و بیج ها را می خوردند.



● ○ فکر کن پسر خودت است

ناجی معتقد است که خدا روزی را می رساند و آدم را و انمی گذارد و می گوید: در کار خیر اصلانیا نیست ما حساب کتاب کنیم. خدایم رساند. چند شب اول خودم هر چه در خانه داشتم از کابینت و یخچال در آوردم و غذا را درست کردم. برای شب های بعد، همسایه ها کمک کردند. هر کس در حد توانش، یکی چند بسته ماکارونی داد و یکی دیگر یک جعبه گوجه، یکی از حاج خانم ها که سال هاست من را می شناسد، وقتی دید به فکر جور کردن مواد غذایی هستم، گفت: خانم ناجی، غصه نخوری، شماره حساب بده؛ هر جا کم آوردی کمکت کنیم.»

اطمینانی که در چهره اش است باعث شده خیلی راحت تا آخرین دانه سیب زمینی را بریزد توی قابلمه و روزی فردا رابه خدا سپارد. قابلمه به قل قل افتاده است. نوبت پوست کندن «اکیلو سیب زمینی است. باز می روند سراغ کالسکه تا سیب زمینی ها را ببرند مسجد و با کمک بقیه پوستشان را بکنند. ناجی، چادر مشکی اش را می اندازد روی سر و می گوید: اگر هم بستگی نداشته باشیم، مملکت از هم می پاشد. خیلی ها به من می گویند «بیکاری! خانه وزندگی نداری که این کار را می کنی؟» ولی من می گویم فکر کن این جوان پسر خودت است، دلت می آید تشنه و گرسنه باشد؟ کار اصلی را این جوان ها انجام می دهند؛ ما فقط این کار از دستمان برمی آید. بالاینکه هر روز کارش همین است که از ظهر تا شب آشپزی کند، خستگی و آه ای بیگانه با اوست.

● ○ جمعیت بیشتر و قابلمه بزرگ تر شد

ناجی خودش مادر است و می داند تنها چیزی که به جوان خسته و گرسنه جان می دهد، غذای گرم است. فردای آن روز باز زهره فکر کردند که برای شام زود تر دست به کار شوند. فاطمه خانم می گوید: ندار نیستیم و دستمان به دهنمان می رسد، ولی شوهرم کارگر است و وضعیتمان آن طور نیست که بتوانیم هر شب برای این تعداد جوان، از بیرون غذا بگیریم. شب بعد زهره پیشنهاد کرد که چند تا تن ماهی بگیریم و سبزی پلو ماهی درست کنیم. یک قابلمه کوچک گذاشتیم که تقریباً همان بیست نفر را جواب می داد. وقتی غذا را بردم، دیدم بچه هادر کوچه نشسته اند خسته و گرسنه. از قیافه شان می فهمیدم که الان وقتش است غذای بخورند، شربت، نوشابه ای، غذایی، خوراکی که جان بگیرند.

هر روز که گذشت، تعداد بسیجی ها بیشتر شد و قابلمه غذا بزرگ تر. در شرایطی که بعضی از مردم به فکر انبار کردن مواد غذایی بودند، او هر چه در یخچال و فریزر داشت، بیرون آورد تا بسیجی هایی که قرار بود برای امنیت ماکشت زنی کنند، گرسنه نمانند. ناجی می گوید: شب های بعد جمعیت زیاد شد و گشت های موتوری هم اضافه شدند. ماهم هر شب قابلمه مان را بزرگ تر کردیم و باز هم به غذاها تنوع دادیم. سالاد الویه، املت، ماکارونی، خوراک سوسیس؛ حتی یک شب که دیدیم دستمان خالی است عدسی درست کردیم.

زهره اسلامی که تربیت شده همین مادر است، می گوید: درست کردن عدسی خیلی جالب بود. تعداد زیاد شده بود و یک قابلمه بزرگ گذاشتیم. هر چه می جوشید خوب جانی افتاد. مامان رفت مسجد و صحبت کرد تا قابلمه را ببریم روی گاز بزرگ آنجا بگذاریم، دو نفری قابلمه داغ را گذاشتیم توی کالسکه رقیه و بردیم مسجد.

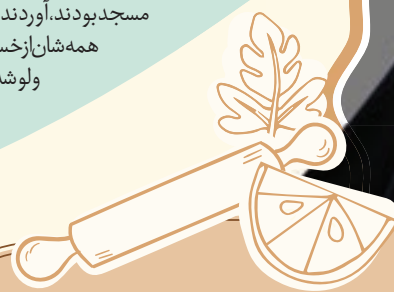
● ○ پخت غذا را به کسی نمی سپارم

به مسجد که می رسیم، محمد حسین و مهدیار می دوند جلو تا قابلمه را بگیرند. در حیاط سفره ای پهن می کنند و مشغول می شوند. محمد حسین بافندگان، یکی از بسیجی های مسجد، می گوید: دست پخت خانم ناجی خیلی خوشمزه است. از گشت زنی که برمی گردیم ته دیگ غذا را هم می خوریم! هر کدام از بچه ها مسئولیتی دارند، علی، برادر کوچک تر محمد حسین، نازنین رقیه را بغل می کند تا به گاز نزدیک نشود و خانم ها بتوانند مشغول آشپزی شوند.

مهدیار پرورش که مشغول کوبیدن سیب زمینی های پوست کنده است، می گوید: من همیشه کمک می کنم. هروقت غذا خوشمزه بود می گویم دست پخت من است؛ هروقت بد شد، می گویم خانم ناجی درست کرده است!

همه می خندند و باز مشغول می شوند. نزدیک اذان مغرب است. ناجی سمبوسه ها را در روغن داغ می گذارد و می گوید: پخت غذا را به کسی نمی سپارم. هیچ وقت اجازه نمی دهم آدم ناشناس بیاید کمک کند. حیف جوانان ماست که اتفاقی برایشان بیفتد.

زهره و مادرش به سختی حاضر می شوند روبه دور بین ما بنشینند. ناجی چادرش را روی مقنعه چانه دار جفت و جور می کند و می گوید: آرزو دارم اگر شهید شدم، با چادرم شهید شوم.





بالا خیابان، پایین خیابان

محلات منطقه‌ها

زائران حرم مطهر برای پیروزی اسلام بر کفر، در نذر سوره فتح مشارکت می‌کنند

دست به دعا تا پیروزی کامل



گنبد بارگاه



● تا صبح بیدار می‌مانیم و فتح می‌خوانیم

این طرح را اداره دارالقرآن حرم مطهر رضوی از روزهای ابتدایی تجاوز رژیم صهیونیستی به کشورمان راه‌انداخته و به خاطر استقبال خوب مردم در همه ورودی‌های حرم ادامه می‌دهد.

علی‌تأورد در یک دستش عصا گرفته است و با دست دیگر چادر همسرش را محکم می‌فشارد و از مسئول پشت میز می‌پرسد: اگر خواندن آن محدودیت زمان ندارد، صدا تا سوره را برای من و بی‌بی بنویس. سواد نداریم، اما وقتی برویم روستا با قرآن صوتی که نوه‌ام برایشان می‌گذارد تا صبح بیدار می‌مانیم و می‌خوانیم. هر شب می‌خوانیم. از هفته بعد که برسیم روستا، هر روز می‌خوانیم. صدا تا سوره را به اسم ما بنویس.

خانم جوانی که منتظر است چند سوره را در این طرح سهیم شود، می‌گوید: پدرجان، محدودیت زمان ندارد اما همان صدا تا راکه نوشته‌اید، با حاج خانم کم‌کم بخوانید، تا فتح مبین ان شاء...

فتح را بخوانیم؟

دختر جوانی که همراهش است می‌گوید: بگو تا من می‌خوانم. سعیده سودایی، دختر خواهر معصومه خانم، ادامه می‌دهد: رزمندگان ما شب و روز چشمشان بیدار و حواسشان جمع امنیت ماست. ما هم باید دعا کنیم و سوره فتح را که رهبرمان بر آن تأکید کرده‌اند، بخوانیم.

محبوبه حیدری، مادر سعیده، می‌گوید: خواندن سوره فتح باعث پیروزی سربازان امام زمان (عج) می‌شود. ما ۴۵ سال است این سوره را می‌خوانیم و ان شاء... به زودی بر رژیم کودک‌کش صهیونیستی پیروز می‌شویم.

او مشتتش را گره می‌کند و می‌گوید: نه صلح نه سازش؛ ما با اسرائیل غاصب و آمریکای جنایتکار هیچ صلحی نداریم. این آتش بسی که اعلام شد، خاموش شدن آتشی بود که خودشان شروع کردند. رهبرمان هم فرمودند: «رژیم صهیونیستی در زیر ضربات جمهوری اسلامی ایران، تقریباً از پا درآمد و له شد»؛ پس ما تا نابودی کامل آن رژیم می‌جنگیم.

نجمه موسوی کاهانی از بست طبرسی که وارد حرم می‌شویم، قبل از ورود به صحن انقلاب، یک میز کوچک در گوشه‌ای از مسیر گذاشته شده است. زائران که با دیدن شلوغی دور میز کنج‌کاوی می‌شوند ببینند چه خبر است، وقتی نوشته روی میز را می‌خوانند، مشتاقانه در لیست پیش‌رویشان نام نویسی می‌کنند. «ختم تلاوت سوره مبارکه فتح، به نیت پیروزی رزمندگان نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و جبهه مقاومت بر اساس توصیه مؤکد مقام معظم رهبری».

همین نوشته کافی است تا هراترانی بی‌درنگ، خواندن سوره فتح را آغاز کنند.

● نه صلح، نه سازش

معصومه حیدری بعد از گفتن اسمش، عدد ۵ را می‌گوید و مسئول نام نویسی آن را ثبت می‌کند. یعنی معصومه خانم پنج بار خواندن سوره فتح را عهده دار شده است. او رو به همراهانش می‌کند و می‌گوید: نفری یکی بخوانیم؟ یا بگویم ۱۰ تا که هر نفر دو بار سوره

شماره تماس: علیرضا غفوریان کارشناس اجتماعی اداره فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۱۹۱۵۷۷۶۱۹۱۱



معرفی اعضای شورای اجتماعی محلات

رضا ایمانی راد

رئیس شورای اجتماعی



محسن پاشایی

نایب رئیس



نماینده کلاتتری

سرهنک علی ابراهیمیان



احمد علی لاریجانی

نماینده ایثارگران



اشرف سادات سیدقطبی

نماینده ویژه خیابان عیدگاه



مهین موسی زاده

نماینده بانوان



حمید بهنامیان

نماینده ساکنان



سیدهادی خداداد حسینی

نماینده تشکل‌ها



مهری سبزی

نماینده بسیج



علیرضا همت آبادی

نماینده توان‌یابان



وحید میرزایی پور

نماینده جوانان



ایمان مبلغ

نماینده مرکز بهداشت



سعید وطن پرست

نماینده مدارس



علی اکبر خسروی راد

عضو علی‌البدل



پایین خیابان

بالا خیابان

مهدی اردکانی

رئیس شورای اجتماعی



محمدرضا پاشایی

نایب رئیس



علیرضا غفوریان

دبیر شورای اجتماعی



بهاره نشاط

نماینده دوام‌ثامن



علی اصغر حاجی زاده کفایش

نماینده ساکنان



منور ایزدی

نماینده بانوان



سید مهدی مرجانی

نماینده ایثارگران



حسین ربانی

نماینده ویژه خیابان هاتف



فاطمه زهرا شاه پوری

نماینده جوانان



مجید شاهی

نماینده کسبه



معصومه رمضان براتی

نماینده بسیج

